

## بررسی شخصیت‌های حماسی در شعرشاعران برجسته‌ی سبک عراقی

سارا رضاپور<sup>۱</sup>

دکتر مهدی شریفیان<sup>۲</sup>

### چکیده:

سده‌ی چهارم هجری دوران طلایی نظم حماسه‌های ملی در ادبیات فارسی است. در این قرن شاهنامه‌ی مسعودی مروزی، گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی، شاهنامه‌ی فردوسی و با فاصله‌ی اندک، گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی سروده شده است. با گذشت این دوران طلایی در ادبیات فارسی، حماسه و حماسه‌سرایی راه زوال در پیش گرفته و زمینه‌ی پیدایش نوع دیگری از ادب فارسی یعنی آثار عرفانی فراهم آمد اما با وجود این تغییر و دگرگونی نیز مشترکات فراوانی میان شعر برون‌گرای سبک خراسانی و شعر درون‌گرای سبک عراقی وجود دارد. یکی از این پیوندها شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی می‌باشد. اسطوره به عنوان عنصری از پیش ساخته شده در اختیار شاعر قرار دارد و شاعر با توجه به میزان ذوق و قریحه‌ی خویش از آن در شعر خود استفاده می‌کند. شاعران سبک عراقی نیز با توجه به این موضوع که اشخاص اسطوره‌ای و حماسی ریشه در فرهنگ ایران دارند در اشعار خود از این اشخاص استفاده کرده‌اند. هرچند که گاهی این کاربرد اسطوره‌ای برای مدح ممدوح شاعر باشد. شاعران سبک عراقی با توجه به مسلک و شیوه‌ی شعری خود از شخصیت‌ها سود جسته و ضمن استفاده از اشخاص حماسی و اسطوره‌ای و تلمیح به داستان آن‌ها به بیان مضامین اخلاقی، دینی، مدحی، عرفانی، پند و اندرز پرداخته‌اند. پژوهش حاضر بر آن است تا نگاه شاعران برجسته‌ی عراقی را به دو تن از شخصیت‌های حماسی - اسطوره‌ای جمشید و بهمن مورد بررسی قرار دهد.

**واژگان کلیدی:** حماسه، حماسه‌ی ملی، سبک عراقی، اسطوره، جمشید، بهمن.

### ۱. مقدمه

با سپری شدن سده‌ی چهارم به واسطه‌ی عوامل و رویدادهایی، حماسه‌سرایی در ایران راه فراموشی و زوال را در پیش می‌گیرد که این عوامل عبارتند از: الف. نفوذ تعلیمات اسلام در ایران و آشنایی روشنفکران حقیقت‌جوی ایرانی با جهان‌بینی قرآن و طرز تفکر پیشوایان اسلامی که بر پایه‌ی لغو امتیازات نژادی و طبقاتی و باطل شمردن تعصبات قومی و افتخارات ملی استوار است و همچنین حکومت مرکزی اسلامی و عامل سیاسی حمایت‌کننده از عناصر دینی، از نخستین عواملی هستند که در تضعیف روح یا وطن پرستی و بی اعتبار کردن احساسات شدید ملی و قومی ایرانیان تأثیر به‌سزایی دارد. ب. از دیگر عواملی که در تضعیف وطن دوستی و مفاخر نژاد آریایی و اساطیر و تاریخ باستانی نقش حیاتی دارد، غلبه و حکمرانی اقوام ترک‌نژاد غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، قراختایی و... برای ایران و ایرانی است که از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به اوج قدرت خود می‌رسند. ج. بنابر قانون عمل و عکس‌العمل، تبلیغات طرفداران نهضت شعوبیه و مبالغاتی که برخی از وطن‌پرستان افراطی ایران در مباحثات به شهریاران و پهلوانان روزگار باستان و تحقیر اعراب به جای آوردند، عکس‌العملی را در جمعی از شعرا و ادبای ایران که در حمایت سلاطین غیر ایرانی و دست‌نشانده‌ی حکومت عباسی بودند به وجود آورد و آن‌ها را واداشت که در برابر این تبلیغات به تحقیر مفاهیم کهن ملی بپردازند و کار را به آن‌جا کشیدند که برخی از این گویندگان اقدام به استهزای پهلوانان و شخصیت‌های اسطوره‌ای و نژاد ایرانی نمودند و داستان‌های کهن ایران را که به منزله‌ی تاریخ قوم ایران بود، افسانه‌هایی دروغ شمردند. با تفصیلی که گذشت، از قرن پنجم به بعد حماسه‌سرایی در ادب پارسی رو به زوال گذاشت و به واسطه‌ی علل اجتماعی و سیاسی شعر برون‌گرای سبک خراسانی به شعر درون‌گرای سبک عراقی تبدیل گردید و زمینه‌ی ورود

۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی گرایش حماسی دانشگاه شیراز واحد بین‌الملل

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی

افکار عرفانی به قلمرو شعر زبان پارسی فراهم شد اما روح حقیقت‌جو و طبع استقلال طلب اقوام ایرانی که کمال مطلوب فکری و اعتقادی‌اش را در حال و هوای حماسه‌های ملی می‌جست و انسان آرمانی و ایده‌آل خود را در وجود قهرمانانی چون رستم، سیاوش، سهراب و... مجسم می‌دید، با پیش آمدن دوره‌ی انحطاط حماسه‌سرایی در ایران نیز نتوانست این اشخاص اسطوره‌ای را که ریشه در فرهنگ این مرز و بوم دارند، کاملاً به دست فراموشی سپارد. با سیری در منظومه‌های حماسی و ادبیات منظوم سبک عراقی، به مشترکات فراوانی برمی‌خوریم که حاکی از گرایش‌ها و دل‌بستگی‌های همانندی است که میان سخنوران سبک خراسانی و سخنوران عارف مسلک سبک عراقی وجود دارد؛ یکی از این پیوندها شخصیت‌های اسطوره‌ای می‌باشد که در اشعار بیشتر گویندگان سبک عراقی به این اشخاص اسطوره‌ای اشاره‌های فراوانی شده است. اسطوره، یکی از عناصر مهم خیال شاعرانه است. اگر دیگر عناصر خیال را ذهن شاعر می‌سازد، اسطوره‌ها از قبل ساخته و پرداخته شده است و فقط به مثابه مواد و مصالحی در اختیار شاعر قرار می‌گیرد تا از آن سود جوید. در میان شاعران سبک عراقی، کمتر شاعری را می‌توان یافت که از این اسطوره‌ها و رموزاره‌ها بهره نکرده باشد اما برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره‌ها، همچنان که از نظر تاریخی به جوّ سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی آنها بستگی دارد، به میزان هنرمندی و قدرت تخیل ایشان نیز وابسته است. اشاره به اساطیر در تصویرهای شاعران سبک عراقی رنگ‌های گوناگونی به خود گرفته است؛ این شاعران با بهره‌گیری از اسطوره‌ها زیبایی بیشتری به شعر خود بخشیده‌اند.

## ۲. تعریف اسطوره

اسطوره از آن دست مفاهیمی است که در دیدگاه‌های گوناگون، تعاریف و تعبیر متعددی دارد اما به طور کلی می‌توان آن را چنین تعریف نمود: «اسطوره عبارت است از روایات یا جلوه‌ای نمادین درباره‌ی ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طور کلی جهان شناختی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد؛ اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمانی ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین، تخیلی و هم‌انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد یا از میان خواهد رفت و در نهایت، اسطوره به شیوه‌ای تمثیلی کاوشگر هستی است.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۱۳)

اسطوره در هر جامعه‌ای وجود داشته و یکی از سازه‌های مهم فرهنگ بشری است. به دلیل تعدد انواع اسطوره، عمومیت بخشیدن به سرشت اساطیر بسیار دشوار است. با مطالعه‌ی اساطیر یک ملت، می‌توانه تاریخ تمدن، فرهنگ، اندیشه و سیر پیشرفت آن ملت پی برد. مهم‌ترین کارکرد اسطوره، «کشف و آفتابی کردن سرمشق‌های نمونه‌وار همه‌ی آیین‌ها و فعالیت‌های معنی دار آدمی، از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار و تربیت، هنر و فرزاندگی است.» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۷)

### ۲.۱. ویژگی‌های اسطوره

اسطوره مدت‌ها پس از حوادثی که از آنها سخن می‌گویند، پدید می‌آید زیرا در ایام وقوع حوادث پهلوانی، انسان تماشاگر و بیننده‌ی وقایع است که در حقیقت با اعمال عادی بشر چندان تفاوتی ندارد اما نتایجی که از این اعمال گرفته می‌شود مثلاً در ایجاد استقلال ملی، دفع دشمنان و بد اندیشان، تحکیم مبانی ملیت و... بر اثر اهمیت و ارزشی که دارد به تدریج آن اعمال را به چشم نسل‌های آینده بزرگ می‌کند و چیزهایی بر آن افزوده می‌شود و پهلوانی که از آنها خاطراتی باقی مانده، به تدریج به درجات فوق بشری ارتقاء می‌یابد و اعصار متوالی صورت گرفته به تدریج فواصل زمانی و مکانی خود را از دست می‌دهد، با یکدیگر مربوط می‌شود و مانند سلسله‌ی علل و معلول‌ها به شکل وقایع منظم درمی‌آید و این داستان‌ها که در آغاز کار مختصر است به تدریج بر اثر نقل ناقلان و روایت راویان و شاخ و برگ‌هایی که هر یک بر آن می‌افزایند، تفصیل بیشتری می‌یابد و آرمان‌های ملی و مقاصد قوم در آنها بیشتر متجلی می‌شود.

## ۲.۲. گونه‌های اسطوره

- الف. اسطوره‌ی آیینی (Ritual Myths) مانند اساطیر زرتشتی مهر گرای، مانوی، مزدکی و ایزدی.
- ب. اسطوره‌های خاستگاهی (Original Myths) یا علت شناختی (Aetiological Myths) مانند داستان پیدایی پرندگان، گل‌ها و ساختارهای فیزیکی مختلف.
- ج. اسطوره‌ی کیش (Cult Myths) مانند کیش خدایان، کارکردهای گروه‌های اقلیت عرفانی و اسطوره‌های آنان، کیش سیاوش، سیاوشان و کیش ایزدی و اسطوره‌ی نزول اشپتر. (نک: حماسه‌سرایی در ایران، ذبیح‌الله صفا، ۱۳۶۹: ۱۷)
- د. اسطوره‌ی اعتبار و شخصیت (Presting Myths) مانند اسطوره‌ی رؤیای مادر بودا، گیل گمش، تولد رستم به یاری سیمرغ، تولد بسیاری از فرزندان خدایان و قهرمانان و شهریان.
- ه. اسطوره‌ی فرجام (Eschatological Myths) مانند اساطیر پایان جهان<sup>۳</sup>.

البته تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز وجود دارد مثلاً شفيعی کدکنی معتقد است که «بر روی هم دو گونه اسطوره در میان اساطیر مورد نظر شاعران می‌توان یافت: نخست اسطوره‌های غنایی و دیگر اسطوره‌های قهرمانی و حماسی... هر کدام از این انواع اساطیر در شعر فارسی تلقی‌های مختلفی داشته‌اند و تحولات تاریخی در پسند یا ردّ این عناصر اساطیری تأثیرها داشته است.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۱۸۵)

ذکر این نکته ضروری است که اساطیر هیچ ملتی را نمی‌توان جدا از ساختار تاریخی آن شناخت و برای نیل به این مقصود، مطالعه در زمینه‌ی تحولات فرهنگی و تأثیرات گوناگونی که در کار بوده‌اند، لازم و ضروری است.

## ۳. حماسه (Epic)

حماسه واژه‌ای عربی «از مصدر حَمَس به معنی شدت و حدّت در کار است و حماسه یعنی دلیری و دلاوری. حماسه در ادب عرب تنها به قصایدی که شاعران عرب در مفاخرات قبیله‌ای خود می‌سرودند، گفته می‌شد ولی در زبان فارسی حماسه، همه‌ی انواع داستان‌های رزمی و پهلوانی را در برمی‌گیرد یعنی عملاً به معنایی به کار می‌رود که در زبان‌های غربی Epos گفته می‌شود... به معنی داستان و منظومه‌ی رزمی که یکی از انواع بزرگ ادبیات روایی یا نقلی (Epic) است.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱)

حماسه زاده‌ی اسطوره است. اسطوره هم‌چون مادری پرورنده، حماسه را می‌زاید و آن را در دامان خویش می‌پروراند و رشد می‌دهد؛ از این روی، حماسه تنها در فرهنگ و ادب مردمی پدید می‌آید که دارای تاریخی کهن و اسطوره‌ای دیرین هستند. «اسطوره در گوهر و بنیاد خویش، مینویی و آن جهانی است. حماسه چونان زاده‌ی اسطوره، بازگشتی است دیگر باره به گیتی... با حماسه کمابیش ارزش‌ها و بنیادهای اسطوره‌ای به تاریخ نزدیک و با آن در پیوند است... حماسه گرایشی است دیگر باره به خودآگاهی که در دل اسطوره یکباره برآمده و برجوشیده از ناخودآگاهی است، پدید می‌آید. حماسه گذاری است وارونه از ژرفا به رؤیاها.» (کزازی، ۱۳۸۸: ۱۸۵)

## ۴. گونه‌های حماسه

- ۱- حماسه‌های راستین یا حماسه‌های اسطوره‌ای مانند: ۱- شاهنامه‌ی مسعودی مروزی ۲- گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی
- ۳- شاهنامه‌ی فردوسی ۴- گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی ۵- بهمن‌نامه‌ی ایرانشاه بن ابی‌الخیر ۶- فرامرز نامه ۷- کوش نامه ۸- بانو گشسب نامه ۹- برزنامه ۱۰- شهریار نامه ۱۱- آذربرزین نامه ۱۲- بیژن نامه ۱۳- لهراسب نامه (نگ، حماسه‌سرایی در ایران: ص ۳۱۷-۱۶۰)
- ۲- حماسه‌های دروغین یا حماسه‌های تاریخی مانند: ۱- اسکندر نامه‌ی نظامی ۲- شاهنشاه نامه‌ی پاییزی ۳- ظفرنامه ۴- کرت نامه ۵- سام نامه ۶- بهمن نامه‌ی آذری ۷- تمرنامه‌ی هاتفی ۸- شاهنامه‌ی هاتفی ۹- شاهرخ نامه

۱- برای اطلاع بیشتر رک: شناخت اساطیر ایران، نوشته‌ی جان هینلز، ترجمه‌ی جلال فرخی. انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵: ص ۲۶.

۱۰- شهنامه‌ی قاسمی ۱۱- جنگنامه‌ی کشم (قشم) ۱۲- جردن نامه ۱۳- شهنشاه نامه‌ی صبا و... «این حماسه‌ها [حماسه‌های تاریخی یا دروغین] بی‌بهره از تب و تاب‌های اسطوره، همچون تاریخ خشک و سترون و افسرده هستند.» (همان: ۹۲)

۳- حماسه‌های دینی یا حماسه‌های میانین مانند: خاوران نامه، صاحبقران نامه، حمله‌ی حیدری، مختارنامه و...

## ۵. جم «jam»، جمشید «Jamsed»

که با دختران جهاندار «جم» نشیند زند رای با بیش و کم  
گران مایه «جمشید» فرزند وی کمر بست یکدل پر از پند وی  
(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۳ و ۲۹)

نام جمشید از دو جزء «جم» و «شید» مرکب است. «جم در اوستا «Yima» و در سنکریت «Yama» از کهنترین چهره‌های اساطیر هندو ایرانی است. در اساطیر ودایی، جم سرور جهان مردگانی است که به سعادت ابدی رسیده‌اند، یعنی فرمانروای بهشت برین... در اوستا ییمه دو صفت اصلی دارد؛ یکی xsaeta به معنای شاهوار یا درخشان که امروزه نیز در جزء دوم نام‌های خورشید و جمشید می‌بینیم و دیگر hvara-darasa به معنای خورشید دیدار... باید معتقد شویم که هرچند ممکن است او در عداد خدایان نبوده باشد اما احتمالاً موجودی است آسمانی و با خورشید مربوط... جمشید در اوستا دارای سه فره یا فرهای با سه جلوه است: «یکی از آنها که فره‌ی خدایی - موبدی است به مهر می‌رسد، فره‌ی شاهی به فریدون می‌پیوندد و فره‌ی پهلوانی و جنگاوری را گرشاسپ بدست می‌آورد... جشن نوروز جشن پیروزی و فرمانروایی کامل جمشید است که در آغاز بهار قرار دارد... شاید بتوان باور داشت که جمشید به عنوان شاه و پدر نخستین انسانها، در واقع تجسم ایزد مهر است بر زمین.» (بهار، ۱۳۸۹: ۲۲۵)

بنابراین دو معنی برای جمشید وجود دارد: نخست جم به معنی درخشان و تابان و دوم جم به معنی شاه که در میان محققان اسلامی معمولاً معنی نخست مورد نظر بوده است. حمزه‌ی اصفهانی می‌نویسد: «و معنی شید، النیر و لذلک یقال للشمس خورشید فیزعمون انما سمی بذلک لانه کان یسطع منهنور». (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۲۴) معنای شید نور است و به این دلیل به شمس خورشید می‌گویند و جمشید به این رسم خوانده می‌شد چون نور از او پخش می‌گشت. در معنی نام جمشید همچنین آمده است: «اما آن نیکویی و روشنایی که از وی تافتی جمشید گفتندش و شید روشن باشد چنانکه آفتاب را خور گویند و خورشید یعنی آفتاب روشن.» (بهار، ۱۳۳۸: ۲۵)

ابوریحان بیرونی نسب وی را چنین می‌آورد: «جم بن ویجهان بن اینهکدبن اوشهنگ» (ثعالبی، ۱۳۴۲، ۱۰۳). در مجمل‌التواریخ می‌خوانیم: «جمشید را اندر شاهنامه پسر تهمورث گفته است و لیکن درست تر که... برادرش بودست و نسب ظاهر است». (بهار، ۱۳۳۸: ۲۵) اما در تاریخ بناکتی آمده است که «جمشید بن تهمورث» (همان: ۲۹). در اوستا جمشید لقب «خوب رمه» و «خورشید سان نگران» است. در یشت نوزدهم نیز به برخورداری جمشید از فرّ کیانی اشاره شده است. (نگ فرهنگ نام‌های شاهنامه، ص ۳۰۶) جمشید فرزند تهمورث است که پس از مرگ پدر، بر تخت شاهنشاهی نشست و جهانیان او را بندگی کردند. جمشید با فره‌ی ایزدی و پرهیزی که داشت، همه‌ی مردم را آرامش بخشید و دیو و مرغ و پری در آسایش بودند. جمشید در پنجاه سال نخست پادشاهی خود به ساختن جنگاوارها برای نابود کردن بدکاران پرداخت و در دومین پنجاه‌ی شاهنشاهی خود از کتان و ابریشم و موی قز جامه‌های قصب و خز و دیبا ساخت و به مردم، رشتن و بافتن را آموخت و پیشه‌وران را جمع کرد و بدین سان نیز پنجاه سال از پادشاهی خود را گذرانید. جمشید مردم را به ۴ دسته تقسیم نمود: ۱- کاتوزیان (پرستندگان که به نیایش یزدان سرگرم بودند). ۲- نیساریان که جنگاوران بودند. ۳- بسودیان که کشاورزان بودند. ۴- اهتوخویشان که پیشه‌وران بودند و به این ترتیب ۵۰ سال دیگر از پادشاهی خود را پشت سر نهاد؛ آنگاه دیوان را به کار گل گماشت و آنها قالب‌هایی برای خشت زدن ساختند و با سنگ و گچ، دیوارها بنا کردند و کاخ‌ها و گرمابه‌ها ساختند. جمشید

سپس به استخراج گوهرهایی مانند یاقوت و بیجاده و سیم و زر پرداخت و بان و مشک و کافور و عود و عنبر و گلاب آشکار ساخت و پزشکی و راه درمان دردمندان را به مردم آموخت. جمشید با کشتی از دریاها گذر کرد و بدین ترتیب ۵۰ سال دیگر را طی نمود در حالی که هیچ دری را بر خود بسته نمی‌دید. در این هنگام جمشید چون خورشیدی تابان بود که بر تخت نشسته باشد. مردم بر او گرد آمدند و روز بر تخت نشستن وی را «روز نو» خواندند و این روز را که آغاز سال نو و هرمز فروردین بود، «نوروز» نامیدند. هنگامی که سیصد سال از پادشاهی جمشید سپری شد، مردم بی‌مرگ شدند و از رنج و بدی دور گشتند. دیوها تحت فرمان آدم‌ها بودند و شادی همه جا موج میزد. در دینکر تأمه است که جمشید چهار چیز را برانداخت: «مستی، بدپیمانی و تظاهر، کفر و الحاد و خویشن دوستی». (رستگار فسایی، ۱۳۷۰: ۳۱۱).

نابودی شکوه جمشید از آن هنگام آغاز شد که جمشید مغرور گشت به قدرت خود و از راه یزدان سرپیچید و خود را کردگار همه‌چیز خواند.

## ۶. بهمن

یکی نام «بهمن» دوم مهر نوش  
سیم نام او بد دل افروز طوس  
(شاهنامه، ج ۶، ص ۱۲۷)

بهمن در اوستا به صورت «Vohumana» و در پهلوی «Vahuman» است و مرکب از دو جزء می‌باشد؛ جزء اول «وهو» به معنی خوب و نیک و جزء دوم «منه» از ریشه‌ی «Man» به معنی منش. بنابراین بهمن یعنی به منش، نیک اندیش، نیک نهاد. (به نقل از فرهنگ نام‌های شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۱)

طبری می‌نویسد: «تفسیر بهمن بالعربیه، احسن النیه» (طبری، ۱۳) در اساطیر زردشتی بهمن یکی از امشاپسندان و نخستین آفریده‌ی اهورا مزداست. در جهان روحانی نیز مظهر اندیشه‌ی نیک و خرد و دانایی خداست.

در شاهنامه‌ی فردوسی، بهمن یکی از چهار پسر اسفندیار است؛ هنگامی که اسفندیار به زابل رفت تا رستم را به اسارت درآورد، وی را به پیغام‌بری نزد رستم فرستاد. بهمن جامه‌های گران‌بها در پوشید، از هیرمند گذشت و به زابلستان رفت. زال که از آمدنش با خبر گشته بود، با وی دیدار نمود و مردی را به همراه او به شکار گاه رستم فرستاد اما مرد راهنما شکارگاه را به بهمن نشان داده و خود بازگشت. بهمن از فراز کوه رستم را دید که گوری بریان کرده و جامی در دست دارد. او با دیدن رستم، نگران جان پدر شد که مبادا اسفندیار تاب ایستادگی در برابر رستم را نداشته باشد؛ پس اندیشه کرد که خود، کار رستم را بسازد و در اجرای این فکر سنگی عظیم از فراز کوه به سوی رستم فرو افکند اما رستم این سنگ را با پاشنه‌ی پا به دور انداخت. بهمن اندوهگین بر اسب نشسته و به سوی رستم شتافت و چون رستم او را شناخت، بهمن را به میهمانی خود خواند. بهمن پیغام پدر را بازگفت و با رستم قرار گذاشت تا در ساحل هیرمند به دیدار اسفندیار بشتابد اما این کار پسند اسفندیار نیفتاد؛ بهمن را سرزنش کرد و او را کودک «ناکار دیده» خواند. بهمن در هنگام مرگ اسفندیار بر بالین پدر بود. اسفندیار در آخرین لحظه‌های عمر خود از رستم خواست تا بهمن را پدروار، هنرهای کارزار و بزم و شکار و شیوه‌ی زندگی بزرگان بیاموزد و رستم با آن که برادرش زواره با پرورش بهمن هم داستان نبود و می‌اندیشید که از وی به زابلستان بد خواهد رسید، بهمن را نزد خود برده و هنرها آموخت:

چنین تا برآمد براین گاه چند  
بید شاهزاده به بالا بلند  
خردمند و با دانش و دستگاه  
به شاهی برافروخت فرخ کلاه  
(شاهنامه، ج ۶، ص ۳۱۹)

تا آنکه جاماسپ، آینده‌ی بهمن را نگریست و از گشتاسب خواست تا او را به درگاه خواند. گشتاسب نامه‌هایی به رستم و بهمن نوشت و بهمن را فراخواند. رستم نیز او را با هدایای بسیار گسیل داشت و بدرقه‌ی شایسته‌ای از



وی کرد. «بهمن چون نزد نیای خود رسید و گشتاسب او را از هر نظر شایسته دید، نام او را «اردشیر» نهاد. بهمین دارای دست‌هایی بلند بود و چون می‌ایستاد، مشت او از زانویش می‌گذشت.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۰:۲۲۳) در مجمل‌التواریخ نیز آمده است که «بهمین پسر اسفندیار بود و مادرش را نام «اسنور» بود... و نام او اردشیر بود. کی اردشیر دراز انگل» [انگل به معنی انگشت است و در خراسان چنین لغتی وجود دارد.]» (بهار، ۱۳۳۸:۱۵۰)

سرانجام گشتاسب که بهمین را یادگار اسفندیار می‌دانست، تاج و تخت پادشاهی را به وی واگذار کرد و پشوتن را رازدار و مشاور بهمین قرار داد. بهمین چون به پادشاهی رسید، اندیشه‌ی انتقام و کین‌خواهی اسفندیار و مهرنوش و نوش‌آذر را از زال و فرامرز در سر پراند؛ به سیستان لشکر کشید و وعده‌های زال را نپذیرفت. به زابلستان رسید و زال را که به پیشوازش آمده و نیکی‌های خاندان خود بر او را برمی‌شمرد، به بند کشید و ایوان زال را تصرف و گنجینه‌های او را تصاحب کرد. آنگاه به نبرد با سپاه فرامرز پرداخت و بعد از سه روز نبرد، در چهارمین روز لشکر فرامرز شکست خورد و فرامرز گرفتار شد. در شاهنامه‌ی فردوسی، هنگام لشکر کشی بهمین به سیستان، رستم به دست شغاد کشته شده است اما در تاریخ بلعمی در مورد آمدن بهمین به سیستان آمده: «پس مادرش گفت سپاه برگیر و به سیستان برو کین پدرت از رستم بازخواه. پس بهمین لشکر بکشید و به سیستان رفت و رستم با او حرب کرد. رستم را بکشت و زواره را نیز بکشت. برادر رستم و پدر رستم را نیز بکشت. پس وی بود که فرامرز را بکشت. به بلخ آمد. بهمین سپس فرمان داد تا سیستان را غارت کردند ولی با پایمردی پشوتن از کرده‌ها پشیمان شد و دست از سیستان برداشت.» (بلعمی، ۱۳۵۳:۷۱) همچنین بنا به نقل ثعالبی: «بهمین... زال را عفو کرد و امر کرد که مختصری از ثروتش را نیز بدو واگذارند.» (ثعالبی، ۱۳۴۲:۱۷۸) در ادامه‌ی پشیمانی «بهمین دستور داد که برای کشتگان دخمه کنند و سپس به ایران بازگشت و به نیکویی کردن پرداخت. بهمین را پسری بود به نام ساسان و دختری به نام همای که بهمین شیفته‌ی همای شد و با او ازدواج کرد و همای را به شاهی برگزید و ساسان از ایران گریخت و بهمین درگذشت.» (بلعمی، ۱۳۵۳:۷۶)

اسرائیلیان گمان بردند که بهمین همان کوروش است اما بلعمی از کوروش به نام نماینده‌ی گشتاسب یاد می‌کند.

## ۷. بازتاب شخصیت بهمین در شهر شاعران سبک خراسانی

بهمین پس از مرگ اسفندیار بنا به وصیت او در نزد رستم ماند تا رسم شاهی در رزم و بزم بیاموزد اما پس از مرگ رستم به دلیل کینه توزی و انتقام، سیستان را ویران نمود. آغاز دوره‌ی تاریخی شاهنامه از زمان اوست و او را با اردشیر درازدست یکی می‌دانند و همین جنبه‌های مختلف اسطوره‌های و تاریخی زندگی بهمین، بن‌مایه‌های لازم را به شاعران داده است که هرکدام بنا به ذوق و توانایی خود از این شخصیت اسطوره‌ای سود جستند.

## ۷. ۲. اشارات شاعران سبک خراسانی:

آن شاه زیر رایت دارد هزار بهمین  
وین شاه زیر مرکب دارد هزار دارا  
(دیوان معزی، ۱۳۱۸:۸)

بیش از پدر بهمین و بیش از پسر زال  
اندر سپهت حاجت و سالار و امیر است  
(همان: ۱۱۲)

میران سپاهت همه چون بهمین و بهرام  
گردان مصافت همه چون بیژن و گرگین  
(همان: ۵۱۱)

چاوش ایوان تو به هیبت بهمین  
حاجب درگاه تو به حشمت کسری  
(همان: ۷۳۶)

بهمین کجا شدست و کجاقارن  
ز آن پس که قهر کردند اعدا را  
(دیوان ناصر خسرو، ۱۳۷۰:۱۶۷)

پر نور ایزد است دل راست گوی  
ز اسفندیار داد خبر بهمینش  
(همان: ۴۴۰)

بررس کزین محل به چه خواری برون شدند اسفندیار و بهمن و شاپور و اردوان  
(همان: ۴۴۹)

برسم و شیوه‌ی بهرام جام می‌بستان که هست بنده‌ی تو صد چو بهمن و گرگین  
(دیوان قطران تبریزی، ۴۸۶: ۱۳۳۰)

ای بزم را چو بهرام وی جنگ را چو بهمن فرخنده باد بر تو فرخنده ماه بهمن  
(همان: ۴۹۱)

در ابیات بالا چنان که ملاحظه می‌گردد، بهمن نماد دلاوری و شکوه و عظمت است.

### ۳. ۷. بهمن در دیوان شاعران سبک عراقی

ای یلان پشت به رزم ننماید کز پی رزم زنده شد بهمن  
(دیوان مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۲: ۶۲۳)

شاعر در مقام تهییج جنگجویان، علت زنده ماندن و جاودان بودن نام بهمن را، دلاوری او می‌داند و بدین سان از آنها طلب رشادت می‌نماید.

سایل بزم او سزد حاتم کشته‌ی رزم او سزد بهمن  
(همان: ۶۲۵)

بهمن با تمام دلاوری‌اش، در این بیت در جنگ با ممدوح سعد سلمان، کشته‌ای بیش نیست.

نه من دنبالشان دارم به پاسخ نه جنگ حیز جوید گیو و بهمن  
(دیوان خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۶۰)

در بیت خاقانی، بهمن نماد دلاوری است و هر ناکسی توانایی نبرد با وی را ندارد.

### ۴. ۷. بهمن نماد عظمت و شکوه در شعر شاعران سبک عراقی

چاکر ما چون قباد و بهمن و پرویز بود خادم ما ایلک و خاقان بد و مهرج بود  
(دیوان سنایی، ۱۳۵۹: ۱۶۳)

سنایی به دلیل بلندی طبع همت خود پادشاهانی چون قباد و بهمن و پرویز را چاکر و خدمتکار خود می‌داند زیرا او در مملکت استغنا و قناعت پادشاهی بی‌بدیل است و از هر چه که رنگ تعلق پذیرد، آزاد است.

قدح به شرط ادب گیر زان که تربیتش زکاسه‌ی سر جمشید و بهمن است و قباد  
(دیوان حافظ، ۱۳۶۲: ۱۳۵)

در این بین نیز آن چه حافظ را به یاد این شاهان اسطوره‌ای انداخته، ترکیب جام است. پس در نظر او به هنگام گرفتن جام باید شرط ادب را رعایت کرد زیرا قدحی که امروز در دست دارد از کاسه‌ی سرشاهان با شکوهی چون بهمن و جمشید و... می‌باشد. اندیشه‌ی شاعر از ذکر نام این پادشاهان اسطوره‌ای چیزی جز موعظه و اندرز نیست. انسان بر باد رفتن ملک جم‌ها و بهمن‌ها را دیده اما عبرت نمی‌گیرد اما حافظ به خوبی پند گرفته؛ وی در حال گرفتن جام که حال بی‌خودی و عدم تفکر است، از ترکیب و شکل قدح در اندیشه‌ی ژرف فرو می‌رود و ترکیب قدح برایش سؤال برانگیز می‌گردد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که ترکیب قدحی که اکنون برای عشرت در دست اوست، از خاک جمشیدها و بهمن‌ها و پادشاهان با شکوه است پس باید رعایت ادب را نمود.

جوهر اسفندیار وقت به گیتی بهمن کسری فش قباد فرآمد  
(دیوان خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸)

این بیت در تهنیت فرزند اخستان شروان شاه است؛ خاقانی اخستان را اسفندیار و فرزندش را بهمن خوانده است البته بهمنی با شکوه انوشیروان و فر و عظمت کيقباد و این چنین شکوه بهمن را به ممدوح خود منتقل می‌نماید.

تخمه‌ی بهمنی و دارایی از تو می‌باید آشکارایی  
(خمسه‌ی نظامی، هفت پیکر، ۱۳۶۳: ۶۵۲)

هست اتابک بهمن آسا کاین خلف فرزند اوست لاجرم در ملتش دارا و داور ساختند  
(دیوان خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۱۴)

ورنه باری سوی بهمن همتی تنگ بسته خنگ دارایی فرست  
(همان: ۸۲۷)

در سه بیت بالا، بهمن نمادی از شکوه و عظمت می‌باشد.

#### ۷. ۵. تلمیح به داستان رفتن بهمن به زابل در شعر شاعران سبک عراقی

یکی دیگر از زوایای زندگی بهمن که ذهن شاعران مورد بحث را به خود جلب نموده و باعث اشاراتی از آنها به بهمن گشته است، حمله‌ی بهمن برای کین خواهی خون پدر به سیستان است؛ گرچه بنابر گزارش فردوسی در زمان حمله‌ی بهمن، رستم به واسطه‌ی مکر برادرش دیگر زنده نبود اما بهمن انتقامش را از خاندان رستم گرفت. این واقعه از نگاه تیزبین شاعران برجسته‌ی سبک عراقی پنهان نموده است:

چون زال بسته‌ی قفسم نوحه زان کنم تا رحمتی به خاطر بهمن درآورم  
(همان: ۲۴۰)

این بیت را خاقانی در مقام عزلت و گوشه‌گیری از دنیا سروده؛ شاعر گریزی می‌زند به داستان زندانی شدن زال در قفس به دست بهمن و گرفتاری و تنهایی خود را در دنیا به گرفتار بودن زال در دست بهمن تشبیه می‌کند.

بهمن اسفندیاری کاخ رستم سیستان سیستان را بهمن آسا دادی احسن ای ملک  
(همان: ۸۹۶)

خاقانی ممدوح را به بهمن تشبیه می‌کند و در ضمن اشاره‌ای به یورش بهمن به سیستان می‌نماید که آنجا را ویران و گنج خاندان رستم را غارت نمود. در نظر خاقانی ممدوح با دشمن آن می‌کند که بهمن یا خاندان رستم و دشمنان ممدوح باید در انتظار ویرانی‌ای همچون ویرانی سیستان باشند که به دست ممدوح بهمن آسای خاقانی صورت می‌پذیرد.

چو بهمن به زاولستان خواست شد چپ آوازه افکند و از راست شد  
(کلیات سعدی، ۱۳۷۹: ۲۲۷)

سعدی در این بیت به تعلیم آداب لشکر کشی می‌پردازد؛ یعنی در هنگام کارزار باید اهداف و مقاصد خود را از دشمن پنهان داشت تا امکان دست یابی به آن اهداف فراهم آید و برای مجسم کردن موضوع، به حمله‌ی بهمن به زابلستان که با پیروزی بهمن خاتمه یافت، اشاره می‌نماید و علت پیروزی وی را رعایت تدابیر جنگی می‌داند.

چون این گفته شد فر یزدان از اوی بگشت و جهان شد پر از گفتگوی  
(شاهنامه، جلد ۱، ص ۴۳)

جمشید به کژی و نابخردی گروید و از مردم ایران خروش برخاست و همه از او روی گردان شدند. جنگ‌های داخلی در گرفت و گروهی از سپاهیان جمشید نیز به ضحاک تازی گرویدند و او را پادشاه ایران کردند. سپاه ضحاک، جهان را بر جمشید تنگ نمود و جمشید ناگزیر از ایران گریخت و تخت پادشاهی را به ضحاک وا گذاشت. در یشت‌ها آمده است که "دروغ گویی جم باعث شد تا فره جمشید از وی جدا گردد و فر او آشکارا به پیکر مرغی بیرون شتافت و وقتی جمشید دید که فر بگسست، افسرده و سرگشته همی گشت، در مقابل دشمن فرو مانده و به زمین پنهان شد... فر جمشید را مهر دارنده‌ی چراگاه‌های فراخ بر گرفت... و سپس فریدون این فر را بر گرفت... و سپس گرشاسب..." (رستگار فسایی، ۱۳۷۰: ۳۱۱)



به موجب روایت متاخر "جمشید بدون آن که مطلع باشد، به دیوی گوشت داد و این عمل موجب شوربختی او شد." (رضی، ۱۳۴۶: ۱۵۱۹). جمشید ناپاک صد سال از چشم مردم نهان بود در حالی که هنوز نام پادشاهی بر او بود تا آن که در سال صدم روزی ضحاک او را در دریای چین به دست آورد و با اره دو نیم کرد و در این هنگام هفتصد سال از عمر جمشید می‌گذشت. در تواریخ اسلامی آمده است که "جمشید ششصد سال یا هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد." (مسعودی، ۱۳۴۷: ۱۱۳).

فرزندان جمشید را مجمل‌التواریخ چنین آورده است: "فرزندش ثور، (گرشاسب نامه: تور) بود، از پریچهر، دختر زابل شاه و دیگر دو پسر از دختر ماهنگ، مالک چین؛ یکی را نام "هتوال" و دیگری "همایون" و آبتین از همایون بزاد که پدر افریدون بود." (بهار، ۱۳۳۸: ۲۵).

مجمل‌التواریخ درباره‌ی کیفیت کشته شدن جمشید چنین می‌نویسد: "چون جمشید بگریخت... و به هندوستان افتاد، فرزندان آمدش و بسیاری مهرآج هندوستان با وی حرب کرد و به فرمان ضحاک تا بر آخر اسیر افتاد پیش ضحاک آوردند. به استخوان ماهی که اره را ماند به دو نیم کردندش و از آن پس بسوختند..." (همان: ۳۹).

خلاصه‌ی داستان جم در کتاب پهلوی چنین است: "هرمزد دین را به جم فراز نمود و جم پیامبری را نپذیرفت. پس هرمزد پاسداری و سالاری جهان را به وی سپرد. در شهریاری جم آفات اهریمنی نبود و مرگ و پیری. پس جهان از مردم و جانور آکنده شد. جم به سوی نیمروز فرار رفت و جهان را سه برابر فراخ کرد. به فرمان دادار جایگاهی (ورجمکرد) را ساخت و از گیاهان و جانور و مردم تخمه و جفتی به آن جا برد. در ورجمکرد، مرگ و پیری را از جهان ششصد سال دور داشت و ورجمکرد را ساخت و پیمان جهانی را از اهریمن باز ستاند. خرد سرشتی و طبیعی (آسن خرد) را دزدیدند و آشوب سخت در جهان افتاد. جم به اعجاز خدایی با تن به دوزخ درآمد و سیزده سال در کالبد دیوان در آن جا ماند، پس توانست در شهریاری خود بی مرگی پدید آورد. جم ادعای آفرینندگی کرد و با این گناه، فره از او جدا شد، چون جم از دیوان نپذیرفت که گوسفند را بکشد، پس دیوان او را میرنده کردند و کیفر دادند؛ جم از گناه خود توبه کرد و دادار او را از دوزخ به همبستگان در آورد و شاهی همبستگان به او داد." (همان: ۲۱۶).

#### ۶. ۷. جمشید در شعر شاعران سبک خراسانی

این پادشاه اسطوره‌ای در پهنه‌ی ادبیات قوم ایرانی و سروده‌های فارسی‌سرایان، قلمرو وسیعی را به خود اختصاص داده است و علاوه بر قدرت و شوکت تخیلی که از روز اول در سرزمین اساطیر کسب کرده، قدرت تخیل شاعران ادوار بعد از شعر حماسی و میزان ذوق و هنرمندی ایشان روز به روز بر شوکت و جلالش افزوده و او را بر قله‌ای دیگر از رفعت و جلال رسانده است. این شاعران که از آفرینندگان معانی جدید و بکر هستند، هر روز خیالی نو از مضامین ایجاد کرده‌اند و در زمینه اساطیر به ذوق و سلیقه خود پرداختی شاعرانه ایجاد نموده‌اند. کثرت اشارات به این پادشاه اسطوره‌ای چنان است که ذکر تمامی ابیات در این مقوله خالی از اطناب نمی‌باشد، بدین سبب به اشاراتی چند از این شاعران بسنده می‌نماییم:

خورشیدوار کردسفر شاه و بازگشت جمشیدوار دست سوی رطل و جام کرد

(دیوان معزی، ۳۱۸: ۱۳۹)

گویی که گنج‌خانه‌ی جمشید عرض داد نقاش چربدست بر آن سقف و آن جدار

(همان: ۲۶)

گر بوده چنین یا جم را جاه تو بودست یا نام تو بو دست بر انگشتری جم

(دیوان عنصری، ۱۳۴۲: ۲۰۲)

دیو و پری و دام و دد و خلق رمارم گویند که فرمانبر جم بود جهان پاک

(همان: ۲۰۳)

ور به بزم آید گویی که به بزم آمد جم (دیوان فرخی، ۱۳۴۹:۲۳۴)	گر به رزم آید گویی که به رزم آمد سام
فریدونش خال است و جمشید عم (دیوان ناصر خسرو، ۱۳۰۷:۶۳)	خسیس است و بی‌قدر و بی‌دین اگر
تو چون پیغمبری حاجت ترا مانده حیدر (دیوان قطران، ۱۳۳۰:۱۶۷)	تو چون جمشیدی و حاجت ترا مانده آصف
ملک و عمر او چون عمر و ملکت جمشید باد (همان: ۴۷۳)	دولت شاه جهان پاینده چون جمشید باد
سپاه غول و دیو پادشاهی او (دیوان منوچهری، ۱۳۵۵:۱۸)	بسان ملک جم خراب بادیه

#### ۷.۷. اختلاط جمشید و سلیمان

قدرت و حشمت جمشید، سبب شده است که بعد از اسلام به علل گوناگونی بین او و سلیمان اختلاط و آمیزشی پیدا شود. شاید یک جهت آن این باشد که، با پیدایش اسلام انتساب یکی از پادشاهان ایرانی زردشتی، با یک پیامبر سامی سبب می‌شد که اعراب و مسلمانان با چشمی دیگر به زرتشتیان بنگرند، خصوصاً اینکه کارهایی که به جمشید در اسطوره‌های ایرانی نسبت داده می‌شود، تقریباً با کارهای سلیمان پیامبر قدرتمند پیش از اسلام یکی است. «آنچه اختصاص به جمشید دارد، چون تخت و جام، به سلیمان نیز نسبت داده شده است و آنچه از خصایص سلیمان است، نظیر خاتم و مور، باد و دیو و جن و پری و مرغ و آصف و بلقیس و جز آن به جمشید منسوب گشته است.» (مرتضوی، ۱۳۴۴:۲۲۵)

در شاهنامه نیز انتقال تخت توسط دیوان به جمشید نسبت داده شده است:

چون آن کارهای وی آمد به جای	ز جای مهین برتر آورد پای
به فرکیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی، دیو برداشتی	ز هامون به گردون برافراشتی

(شاهنامه، ج ۱، ۴۲)

صاحب مجمل‌التواریخ و القصص در این باره می‌گوید: «واندر نسبت این جماعت بعضی روایت دیگر هست که آن را نوشتم که از حقیقت دور است و حال، چنانکه عادت مغان است و یا از نقل و سهو بوده است و گردش روزگار درازش کرده و خلل پذیرفته و بعضی آن است که گویند فریدون نمرود بود و باز کیکاوس را هم نمرود گویند و ... ابراهیم را سیاوش گویند، سبب آن که وی در آتش رفت و سلیمان را جم و نوح را نریمان و لهراسب را بخت النصر و رستم به عرب کنند ...» (مجم‌التواریخ، ۱۳۳۸:۳۸)

از علل دیگر این اختلاط، بناهایی است عظیم که در ایران به نام جمشید مشهورند و به علت اینکه این بناها بسیار عظیم هستند و از حد بشر فراترند تنها آنها را کار دیوان می‌پندارند و چون دیوان بنا به روایات اسلامی در فرمان سلیمان بوده‌اند، تقریباً آنچه را که به نام جمشید بوده است به نام سلیمان کرده‌اند. در مورد آمیزش داستان جمشید و سلیمان چنین آمده است: «در داستان‌های اسلامی، سلیمان و جمشید را با هم خلط کرده‌اند، زیرا ایرانیان مرکز جمشید داستانی را کشور فارس دانسته‌اند و آثار باقیمانده داریوش و خشایارشا و دیگر پادشاهان هخامنشی را در تخت جمشید، از آن جم دانسته‌اند، چنان که نام «تخت جمشید» خود حاکی از آن است و از سوی دیگر در نتیجه‌ی افسانه‌های مذهبی تشابه کامل بعضی احوال و اعمال منسوب به جمشید و سلیمان، این توهم ایجاد گشته که جمشید و سلیمان یکی است.

از این رو فارس را تختگاه سلیمان و پادشاهان فارسی را قائم‌مقام سلیمان و وارث سلیمان خوانده‌اند و حتی آرامگاه کوروش بزرگ را مشهد مادر سلیمان نامیده‌اند.» (معین، بی تا: ۳۰۲)

دلایل به هم آمیختن داستان جمشید و سلیمان عبارتند از:

الف. جمشید نیز مانند سلیمان تخت روان داشته است.

ب. جمشید نیز مانند سلیمان صاحب نگین و خاتم بوده است. در بندهشن هم اشاره شده است که بر سر گرز یا شمشیر جمشید نگینی بوده است. به هر تقدیر ظاهراً نگین زر در میان ایرانیان معروف بوده که آن را با نگین سلیمان خلط کرده‌اند.

ج. جمشید چونان سلیمان دیوان را مقهور کرده بود و مخصوصاً چون سلیمان آنان را به بنایی و کار ساختمانی واداشت.

در ابیات زیر اسطوره جم و سلیمان به هم درآمیخته است. (نگ. فرهنگ تلمیحات. سیروس شمیسا. انتشارات فردوسی. ۱۳۶۹، ص ۲۵۱)

وی گه نیت ارسطو علم و اسکندر بنا  
(دیوان خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۳)

جز بانوی کامران ندیدست  
(همان: ۱۷)

باز چون آصف تویی روز و شب اندر پیش جم  
(دیوان مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۴۸۴)

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد  
(دیوان حافظ، ۱۳۶۲: ۱۲۸)

همت نگر که موری با آن حقارت آمد  
(همان: ۱۲۱)

ای گه تویی آصف خامه و جمشید قدر

جمشید ملک نظیر بلقیس

خسرو و خسرو شکن در مملکت همچون جم ست

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد

بر تخت جم که تاجش معراج آسمان است

#### ۸. ۷. جمشید نماد پادشاهی و عظمت در شعر شاعران سبک عراقی

قدرت و عظمت جمشید یکی از زمینه‌های ایجاد تصاویر گوناگون در دیوان‌های شاعران سبک عراقی گشته است به طوری که در ابیات فراوانی به این عظمت و شکوه اشاره نموده‌اند و بر این شوکت و عظمت به وسیله‌ی قدرت خیال این شاعران روز به روز افزوده شده است:

چنین گفت شوریده‌ای در عجم به کسری که ای وارث ملک جم

اگر ملک بر جم بماندی و تخت تو را کی میسر شدی تاج و تخت

(کلیات سعدی، ۱۳۷۹: ۲۱۳)

در ابیات بالا شیخ اجل به اندرز حکمرانان زمان خود می‌پردازد و از زبان شوریده‌ای بسیار دان به ناپایداری دنیا اشاره می‌نماید و کسری را که روزگار او را وارث مملکت جمشید گردانید از بی‌ثباتی دنیا آگاه می‌سازد زیرا اگر سلطنت و حکمرانی پایدار بود برای قدر قدرتی چون جمشید اسطوره‌ای باقی می‌ماند و به کسری نمی‌رسید.

جان از درون به فاقه و طبع از برون به برگ دیو از خورش به هیضه و جمشید ناشتا

(دیوان خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۵)

بلندی و شکوه مقام جمشید برای خاقانی سبب ساختن تصویری عرفانی گردیده و پرازش ترین جوهر وجود آدمی یعنی جان را به او تشبیه می‌سازد.

تو خواه از روم باش و خواه از چین نه قیصر ماند و نه خاقان دریغا

ز افریسدون و از جمشید دردا  
 ز کیخسرو ز نوشروان دریغا  
 (دیوان عطار، ۱۳۶۸: ۷۵۳)

در این ابیات جمشید از دیدگاه عطار مظهر قدرت فرض شده اما ملک وی فانی است و عطار از این مسئله به بهره برداری اخلاقی و اندرزی می‌پردازد و بر قدرت از دست رفته‌ی جمشید و دیگر قدرتمندان دریغ می‌خورد.

ای شاه عدوبندی و هم قلعه‌گشایی  
 ای خسرو جم‌جاه سکندرسمیای  
 (دیوان مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۱۰۶۰)

سعدسلیمان ممدوح را در علو قدرت و شکوه مانند جمشید می‌داند.

خورشید ضیا گستر و جمشید دو کشور  
 ماه فلک و موهبت وجود علی بود  
 (دیوان شمس، ۱۳۵۵: ۴۸۱)

مولانا دو عنصر اسطوره‌ای و دینی را با هم گرد آورده به طوری که برای جمشید نوعی سلطنت و شکوه مادی و معنوی و قداست قائل می‌شود تا بدین سان مشبه‌بھی برای علی (ع) بیابد.

شکوه و سلطنت و حکم کی ثباتی داد  
 ز تخت جم‌سخنی مانده است و افسر کی  
 (دیوان حافظ، ۱۳۶۲: ۲۹۲)

در بیت که نوعی استفهام انکاری است، خواهج‌هی شیراز مسئله‌ای را طرح و بعد با استفاده از تمثیل پاسخ مسئله را بیان می‌کند. به اعتقاد وی شکوه و سلطنت ثباتی ندارد و اگر ثباتی داشت از جمشید و کی‌ها تنها نامی باقی نمی‌ماند. حافظ به این نکته از زبان جمشید نیز اشاره می‌نماید:

چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج  
 که یک جو نیرزد سرای سپنج  
 (همان: ۳۰۸)

نظامی نیز در بیتی از جمشید به عنوان مظهر و نماد شکوه یاد می‌کند اما به عقیده‌ی وی هنگامی که موی سپید بر رخسار انسان ظاهر گردد دیگر دولت جمشید نیز به کار نمی‌آید زیرا موی سپید نشانه‌ی ناامیدی است:

دولت اگر دولت جمشیدیست  
 موی سپید آیت نومیدی است

(خمس‌هی نظامی، ۱۳۵۵: ۶۴)

چنان که ملاحظه گردید هنرآفرین این شاعران در چهارچوب اسطوره و افسانه از جمشید به عنوان نمادی از بزرگی و عظمت یاد نموده‌اند اما گاه ذهن شاعران خلاق‌ی چون خاقانی در چهارچوب اسطوره نیز نمی‌گنجد و خود نیز دست به ابداع می‌زند:

بانگ پشه مگذران از گوش جم  
 گر فرستی لحن عنقایی فرست  
 (دیوان خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۲۶)

گرد آوردن جم و سیمرغ در تصویری کاملاً بدیع مخصوص خاقانی است.  
 یا در مخزن الاسرار:

رضای خاطر تو چون تویی تواند جست  
 که آب و دانه‌ی سیمرغ جم تواند داد  
 (خمس‌هی نظامی، ۱۳۵۵: ۸۵۰)

در این تصویر، سیمرغ مرغ دست‌آموزی می‌شود که به آب و دانه احتیاج دارد و باید از او مراقبت کرد اما هر کسی از عهده‌ی این مهم بر نمی‌آید تنها جمشید است که می‌تواند عهده دار این کار خطیر گردد. اسطوره‌ی قدرت و شکوه جمشید در شعر شاعران مورد نظر جلوه‌های گوناگونی از قبیل عارفانه و عاشقانه یافته

و این نحوه‌ی کاربرد، بستگی به قدرت و خلاقیت شاعر دارد چنان که در بیت زیر، عطار از اسطوره‌ی جم برداشتی عاشقانه کرده:

زین سر و زلفت که هست مملک جم تراست      زانکه سر زلف توست بر صفت جیم و میم  
(دیوان عطار، ۱۳۶۸: ۵۰۳)

فراوانی و کثرت ابیات درباره‌ی جمشید و عظمتش چنان است که پرداختن به تمامی بیت‌ها در این مقال ممکن نیست تنها باید به این نکته یادآور شد که در دیوان شاعران سبک عراقی مورد نظر ما هیچ پادشاهی چنان بسامدی مانند جمشید نیافته و مورد اشاره واقع نشده است.

### نتیجه‌گیری:

شعر شرقی را اگر بخواهیم به شیوه‌ی فرنگیان از منظر مضمون و محتوا تقسیم کنیم، به چهار گونه قابل تقسیم است. اول شعر حماسی، دو دیگر شعر غنایی، سه دیگر شعر تعلیمی و چهارم شعر نمایشی که خود به کم‌دی، تراژدی و ملودرام تقسیم می‌شود. در این میان شعر حماسی در ادب پارسی، سابقه‌ای دیرینه دارد. نخستین آثار ادبی زبان فارسی، بیشتر در حوزه‌ی حماسه بوده است. از قصیده‌ی مُحَبَّرَه‌ی مسعودی مروزی که صاحب‌البدء و التاریخ از آن یاد کرده تا گشتاسپ‌نامه‌ی دقیقی و پس از آن شاهنامه‌ی فردوسی و گرشاسپ‌نامه‌ی اسدی تا دوره‌ی بعد و بعدها که حماسه‌های دینی و تاریخی جای حماسه‌های ملی را می‌گیرد، به هر حال - با توسّعی که ناگزیریم در مفهوم حماسه قائل شویم - نوع شعر حماسی نوع جاری و ساری ادب فارسی بوده است. در نظر ما، مقصود از شعر حماسی مفهومی ترکیبی است؛ مفهوم حماسه در معنی Epic و حماسه در معنی شعر رزمی و حتی حماسه در مفهوم عربی و قدیمی آن که در حماسه‌ی ابوتمام نمونه‌های آن را می‌توان دید، یعنی شعری که در آن به گونه‌ای روح تخمّس (= شور و هیجان) جلوه‌گر می‌شود.

آن چه مسلم است در دو حوزه‌ی سبکی شعر فارسی؛ سبک خراسانی و سبک عراقی، روح حماسی ملت ایران جلوه‌گر است. با این تفاوت که در سبک خراسانی این حماسه در پیوند با اسطوره‌های مزدیسنی است و در حماسه‌های سبک عراقی ماهیتی دینی می‌یابد.

در مقاله‌ی حاضر به دو چهره‌ی اساطیری - تاریخی یعنی جمشید و بهمن در متون حماسی سبک خراسانی و انعکاس این چهره‌های اساطیری - با تاریکی و روشنایی‌های آن - در سبک عراقی پرداخته شده است و به نمادهای آفاقی و انفسی اینان در این دو سبک ادبی اشاره شده است. بی‌گمان پیوند عاطفی و خردگرایانه‌ی عنصر ایرانی و دینی در سبک عراقی تبلوری نمادین از «ملت ایرانی» را به نمایش می‌گذارد که به تعبیر مولانا از همیشه تا جاویدان می‌پذیریم که:

تا دو پر باشی که مرغ یک پره      عاجز آید از پریدن یک سره

### فهرست منابع:

- ۱- اسماعیل پور، ابوالقاسم، *اسطوره بیان نمادین*. تهران، انتشارات سروش چاپ دوم: ۱۳۸۷.
- ۲- اصفهانی، حمزه. *سنی اخبار ملوک الارض*، ترجمه جعفر شعار. تهران، امیرکبیر: ۱۳۶۷.
- ۳- الیاده، میرچا. *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری. تهران، توس: ۱۳۶۲.
- ۴- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. *تاریخ بلعمی*. محمد تقی بهار. تهران، زوار: ۱۳۵۳.
- ۵- بهار، مهرداد. *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره‌ی نخست و پاره‌ی دوم)* تهران، آگه، چاپ هشتم: ۱۳۸۹.
- ۶- ثعالبی، ابو منصور. *غرر اخبار ملوک الفرس*. تهران، افست: ۱۳۴۲.
- ۷- حافظ، شمس‌الدین محمد. *دیوان اشعار*، چاپ شرکت سهامی چاپخانه ارشاد اسلامی: ۱۳۶۲.
- ۸- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. *دیوان اشعار*. ضیاء‌الدین سجادی. تهران، زوار، چاپ سوم: ۱۳۶۸.
- ۹- خالقی مطلق، جلال. *حماسه، پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی*. سلسله انتشارات مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی: ۱۳۸۶.
- ۱۰- رستگار فسایی، منصور. *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی: ۱۳۷۰.
- ۱۱- رضی، هاشم. *فرهنگ نام‌های اوستا*. تهران، فروهر: ۱۳۴۶.
- ۱۲- سعد سلمان، مسعود. *دیوان اشعار*. رشید یاسمی. تهران، امیرکبیر: ۱۳۶۲.
- ۱۳- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، *کلیات سعدی*، محمد علی فروغی. تهران، ققنوس، چاپ هفتم: ۱۳۷۹.
- ۱۴- سنایی، مجدود بن آدم، *حدیقه‌الحقیقه و الشریعه‌الطریقه*. مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم: ۱۳۵۹.
- ۱۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*. تهران، نیل: ۱۳۵۰.
- ۱۶- شمیسا، سیروس. *فرهنگ تلمیحات*. تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۹.
- ۱۷- صفاءذبیح‌الله. *حماسه سرایی در ایران*. تهران، انتشارات امیرکبیر: ۱۳۶۹.
- ۱۸- طبری، محمد بن جریر. *ترجمه تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران، بنیاد فرهنگ ایران: ۱۳۵۲.
- ۱۹- عطارنیشابوری، فریدالدین. *دیوان اشعار*. تقی تفضلی. تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ پنجم: ۱۳۶۸.
- ۲۰- عنصری. *دیوان اشعار*. محمد دبیر سیاقی. انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، ۱۳۴۲.
- ۲۱- فرخی سیستانی. *دیوان اشعار*. محمد دبیرسیاقی. تهران، زوار، چاپ دوم: ۱۳۴۹.
- ۲۲- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*، ۱ برتلس، ۹ جلد، مسکو: ۱۹۷۱ م.
- ۲۳- قبادیانی، ناصر خسرو، *دیوان اشعار*. مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران، دانشگاه تهران، چاپ چهارم: ۱۳۷۰.
- ۲۴- قطران تبریزی. *دیوان اشعار*. محمد نخجوانی. تبریز، کتابفروشی حقیقت: ۱۳۳۰.
- ۲۵- کزازی، میر جلال‌الدین. *رؤیا، حماسه، اسطوره*. تهران، مرکز: ۱۳۷۲.
- ۲۶- (مؤلف:؟) *مجم‌التواریخ و القصص*. ملک الشعرا بهار. تهران، کلاله خاور: ۱۳۳۸.
- ۲۷- مرتضوی، منوچهر. *مکتب حافظ*. انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۴.
- ۲۸- معزی، *دیوان اشعار*. عباس اقبال آشتیانی. تهران، اسلامیه: ۱۳۱۸.
- ۲۹- منوچهری دامغانی، *دیوان اشعار*. محمد دبیر سیاقی. تهران، زوار، چاپ سوم: ۱۳۴۷.
- ۳۰- مولوی، جلال‌الدین. *دیوان شمس*. منصور مشفق. تهران، صفی‌علیشاه، چاپ نهم، ۱۳۷۰.
- ۳۱- هینلز، جان راسل. *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه و تألیف جلال فرخی. تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم: ۱۳۸۵.

مقاله:

معین، محمد. *جام جهان بین*. مجله دانش. سال اول. شماره ۶.



## Review of heroic figures in works of prominent poets of Iraqi school

**Sara Rezapour**  
PHD student of persian Language and Epic  
Shiraz university-international branch  
**Dr-M.Sharifian**  
Associate Prof of Persian Language and Literature  
Bualisina University

### Abstract

The fourth century (Hejri) is the golden time of national epics in Persian literature. Shahname of Masoodi Marvzy, Gostashbname of Daghighi, Shahname of Ferdowsi and a little later, Garshasbname of Asadi tousi were composed in this century. With this golden time passing, epic and epic composition were forgotten in Iran giving a way to another form known as mystical literature. But despite these changes, there is still much common among Khorasani extrovert school and Iraqi introvert form. One of these commonalities is heroic and epical figures. Myth is a pre-made element in the hands of poet to be employed according to his talent. Because heroic and epical figures have their own roots in Iran's culture, Iraqi school poets have used them in their works. However, sometimes this mythical usage has been employed to praise. Iraqi School poets have taken benefit of these heroic figures to offer their moral, religious, eulogical and mystical advices. This study reviews two heroic figures, Jamshid and Bahman, according to Iraqi school poets' approach.

**Key words:** epic, national epic, Iraqi school, myth, Jamshid, Bahman.

دانشگاه هرمزگان

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

[www.anjomanfarsi.ir](http://www.anjomanfarsi.ir)